**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه395 – 11/ 11/ 1399 روایت عبدالله بن سنان /اخبار /ادله /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## اشکال ایت الله شبیری به نظارت روایت عبد الله بن سنان به استصحاب طهارت

رَوَى سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا حَاضِرٌ أَنِّي أُعِيرُ الذِّمِّيَّ ثَوْبِي وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَأْكُلُ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ فَيَرُدُّ عَلَيَّ فَأَغْسِلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَلِّ فِيهِ وَ لَا تَغْسِلْهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ‏ إِيَّاهُ‏ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَّسَهُ فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ نَجَّسَهُ.[[1]](#footnote-1)

در جلسه سابق در مورد روایت عبد الله بن سنان صحبت می کردیم و گفتیم که اقایان مفروغ عنه گرفتند که در این روایت استصحاب طهارت جاری شده است نه قاعده طهارت؛ ولی حاج اقای والد اشکال کردند که امام علیه السلام که می فرماید:

«فانک اعرته ایاه و هو طاهر»

طهارت لباس را مفروغ عنه دانسته است و این طهارتی که مفروغ عنه است نمی تواند طهارت واقعی باشد بلکه باید طهارت اعم از واقعی و ظاهری باشد چون در سئوال سائل، علم به طهارت واقعی اخذ نشده و تنها استفاده می شود که اگر سائل لباسش را عاریه نداده بود با آن لباس نماز می خواند و این با طهارت ظاهری نیز سازگار است پس آن قاعده ای که در تمام صور مسأله می تواند مستمسک امام علیه السلام باشد، قاعدۀ طهارت است چون استصحاب تنها در برخی صور مجرا دارد یعنی در جایی که یقین به طهارت واقعی نداشته باشیم و با قاعده طهارت حکم به طهارت کرده باشیم دیگر استصحاب مجرا ندارد.

توضیح عدم جریان استصحاب در برخی صور مسأله: اگر بخواهید استصحاب طهارت واقعی کنید نسبت به آن یقین سابق ندارید و اگر بخواهید استصحاب طهارت ظاهریه کنید، صرف نظر از بحثهایی که در صحت استصحاب طهارت ظاهریه وجود دارد عمده اشکالش این است که شک لاحق ندارید چون یقین دارید که قاعده طهارت جاریست؛ بله اگر مثلا ادله قاعده طهارت نسبت به موردی، مشکوک بود می گفتیم استصحاب می کنیم ولی اینجا تردیدی در شمولش نیست چون همان نکته ای که قبلاز عاریه دادن لباس در جریان قاعده طهارت وجود داشته هم اکنون نیز موجود بوده و مانعی از جریانش وجود ندارد و به بیان دیگر آن چیزی که در روایت بدان استدلال شده، این است که قبلا طهارت اعم از ظاهری و واقعی برایت ثابت بوده همان قاعده در زمان لاحق هم قطعی است یعنی ان چه شک بردار است خصوص طهارت واقعی است ولی اعم از طهارت واقعی و ظاهری در هیچ صورتی محل تردید و شک نیست لذا استدلال در همه صور مساله هم که باشد برای اعم از طهارت واقعی و ظاهری است که ان هم یقینی است و استحصاب در ان جریان ندارد.

خلاصه این که کلام امام علیه السلام اشاره به این است که غایت قاعده طهارت که علم به نجاست است هنوز محقق نشده و قاعده ای که سابقا جاری بوده الان هم جاریست و امام علیه السلام اشاره به همین نکته می کنند که خیال نکن چون ذمی خمر و لحم خنزیر می خورد به دلیل معرضیت شدید نجاست، قاعده طهارت جاری نیست.

این محصل فرمایش حاج اقاست که به نظر می رسد کاملا تام است.

## معارضۀ روایت عبد الله بن سنان با روایتی دیگر از خودش

در تقریرات اقای حائری در ذیل این روایت اشکال و جوابی از مرحوم صدر نقل شده است؛ اشکال این است که روایت عبد الله بن سنان معارض است با روایت دیگری از خود او که حکم به لزوم غسل لباس می کند؛[[2]](#footnote-2) این روایت در تهذیب ج2 ص361 وارد شده است:

عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الَّذِي يُعِيرُ ثَوْبَهُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَأْكُلُ الْجِرِّيَّ وَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَيَرُدُّهُ أَ يُصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهُ قَالَ لَا يُصَلِّي فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ.

مرحوم صدر در پاسخ به این اشکال می فرمایند این دو روایت جمع عرفی داشته و روایت دوم حمل بر کراهت می شود.

## ذکر نکاتی در زمینۀ روایات مذکور

در زمینۀ این روایات چند نکته وجود دارد:

1. حمل بر کراهت قبل از ایشان در کلام خود شیخ طوسی نیز وارد شده است:

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: هَذَا الْخَبَرُ مَحْمُولٌ عَلَى الِاسْتِحْبَابِ لِأَنَّ الْأَصْلَ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا الطَّهَارَةُ وَ لَا يَجِبُ غَسْلُ شَيْ‏ءٍ مِنَ الثِّيَابِ إِلَّا بَعْدَ الْعِلْمِ بِأَنَّ فِيهَا نَجَاسَةً وَ قَدْ رَوَى هَذَا الرَّاوِي بِعَيْنِهِ خِلَافَ هَذَا الْخَبَرِ. [[3]](#footnote-3)

تعبیر شیخ طوسی حمل بر استحباب است و شاید این تعبیر بهتر باشد؛ البته چندان مهم نیست چون همانطور که می توان گفت شستن لباس مستحب است و باعث ثواب بیشتر می شود می توان گفت نشستنش کراهت داشته و باعث ثواب کمتر می شود چون کراهت در عبادات به معنای اقل ثوابا دانسته شده است.

1. مرحوم خوئی در مورد امر ارشادی حمل بر استحباب را صحیح نمی دانند و می فرمایند شرط بودن یک شیء طبق یک روایت با شرط نبودنش طبق روایت دیگر قابل جمع نبوده و حمل بر استحباب جایگاهی ندارد؛ و لکن به نظر می رسد فرمایش ایشان صحیح نباشد و جمع عرفی بین این دو نوع روایت حمل بر کراهت یا استحباب باشد به این معنا که ظاهر اولیۀ امر ارشادی، ارشاد به شرط صحت است ولی بعد از جمع عرفی آن را حمل می کنیم بر شرط کمال و همین طور در نهی ارشادی ظاهر اولیۀ نهی بعد از جمع با روایت دیگر، حمل بر این می شود که اگر آن شرط رعابت نشود ثواب کمتر می شود.
2. نکتۀ دیگر این است که صرف نظر از صحت و سفم این جمع، روایاتی در مسأله وجود دارد که شاهد حمع بوده و دال بر استحباب غسل است:

وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَمِيلِ بْنِ عَيَّاشٍ أَبِي عَلِيٍّ الْبَزَّازِ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع عَنِ‏ الثَّوْبِ‏ يَعْمَلُهُ‏ أَهْلُ‏ الْكِتَابِ‏ أُصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يُغْسَلَ قَالَ لَا بَأْسَ وَ أَنْ يُغْسَلَ أَحَبُّ إِلَيَّ.[[4]](#footnote-4)

1. قاعدۀ کلی در جمع بین اظهر و ظاهر، حمل ظاهر بر اظهر است که در این جا روایت ترخیص نص در تجویز و روایت نهی، ظاهر در منع است و مقتضای جمع بین این دو، حمل نهی بر نهی تنزیهی است و لکن به نظر می رسد این قاعدۀ کلی در این مورد تطبیق نمی شود چون این قاعده در جایی است که لا اقل احتمال بدهیم این دو روایت واقعا دو روایت بوده و امام معصوم علیه السلام این حکم این مطلب را دو بار فرموده است ولی این احتمال د.ر ما نحن فیه بسیار ضعیف است چون عبد الله بن سنان در هر دو روایت می گوید پدرم از حضرت سئوال کرد \_صرف نظر این که یکجا تصریح می کند من حاضر بودم و در روایت دیگر چنین تصریحی نمی کند\_ و موضوع این دو روایت نیز بسیار شبیه بوده و در مورد عاریه دادن لباس به شخص لا ابالی است \_صرف نظر این که یکجا تصریح به ذمی بودن شده و یکجا تصریح نشده\_ لذا به نظر می رسد این دو روایت در واقع یک روایت است و علم اجمالی داریم در آن خطایی رخ داده است لذا دوران بین حجت و لا حجت است نه متعارضین؛ بنابراین تمسک به این روایت مشکل است.
2. اشاره به این نکته مفید است که در مورد روایت دوم تعبیر شده به این که آن شخص لا ابالی یأکل الجری ولی در روایت ما نحن فیه تعبیر شده به یأکل الخنزیر؛ جری یک نوع ماهی حرام گوشت است ولی سئوال این است که ماهی حرام گوشت که نجس نیست پس چه ربطی به لباس و نماز در آن دارد.

مرحوم مجلسی در مرآه العقول ج15 ص324 و شبیه آن در ملاذ الاخیار ح4 ص583.می فرماید این که در نقل فضاله گفته شده یأکل الجری در واقع اشاره به عدم تقید آن شخص به شریعت است چون جری نجس نبوده تا بخواهد منشأ شک در نجاست لباس شود.

ولی به احتمال زیاد جری و خنزیر در واقع یک عبارت بوده که یکی به دیگری تحریف شده چون این دو لفظ بلحاظ نگارشی بسیار شبیه هم نوشته می شوند و همانطور که گفته شد با توجه به مشابهت بسیار زیاد این دو روایت، اینها در واقع یک روایت بوده که در آن خطایی رخ داده است.

1. در تکمیل بحث، این نکته را متذکر می شوم که مضمون روایت دوم عبد الله بن سنان، در روایت دیگری در کافی ج3 ص405 حدیث 5 نقل شده است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ خَيْرَانَ الْخَادِمِ‏[[5]](#footnote-5) قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ ص أَسْأَلُهُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْخَمْرُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ أَ يُصَلَّى فِيهِ أَمْ لَا فَإِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ صَلِّ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا حَرَّمَ شُرْبَهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَا تُصَلِّ فِيهِ‏[[6]](#footnote-6) فَكَتَبَ ع لَا تُصَلِ‏ فِيهِ‏ فَإِنَّهُ‏ رِجْسٌ‏ قَالَ وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الَّذِي يُعِيرُ ثَوْبَهُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَأْكُلُ الْجِرِّيَّ أَوْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَيَرُدُّهُ أَ يُصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهُ قَالَ لَا يُصَلِّ فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ.

در چاپ دار الحدیث در مورد این ذیل:

قالَ وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الَّذِي يُعِيرُ ثَوْبَهُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَأْكُلُ الْجِرِّيَّ أَوْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَيَرُدُّهُ أَ يُصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهُ قَالَ لَا يُصَلِّ فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ.

گفته شده است در اکثر نسخ کافی این ذیل وجود دارد و در یک نسخه وارد نشده است و مرحوم شیخ هم در تهذیب بدون ذیل نقل کرده است و ظاهرا این حاشیه ای است که داخل متن شده به این قرینه که خیران خادم از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام است نه از امام صادق علیه السلام لذا به نظر می رسد حاشیه ای است که داخل متن شده است.[[7]](#footnote-7)

به نظر می رسد مطلبی که در حاشیۀ چاپ دار الحدیث ذکر شده صحیح است . خیران خادم همانطور که در حاشیه دار الحدیث ذکر شده، از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام است؛ در اثبات الوصیه ص 232 این عبارت ذکر شده است:

و عنه قال: حدثني خيران‏ الخادم‏ مولى فراطيس أم الواثق قال: حججت في سنة اثنتين و ثلاثين و مائتين فدخلت على أبي الحسن عليه السّلام فقال: ما حال صاحبك- يعني الواثق.

البته در رجال کشی تعبیر می کند به خیران الخادم القراطیسی[[8]](#footnote-8) که احتمال دارد فراطیس که در نقل اثبات الوصیه آمده درست باشد و احتمال دارد قراطیسی که در رجال کشی وارد شده درست باشد و یکی تحریف دیگری باشد که تشخیص آن نیازمند به مراجعه است.

بهر حال از عبارت اثبات الوصیه استفاده می شود خیران الخادم تا سال 232 زنده بوده و این یعنی تا مدت زمان زیادی بعد از امام هادی علیه السلام هم در قید حیات بوده که لازمۀ روایت کردنش از امام صادق علیه السلام این است که حدودا صد سال داشته باشد که امری مستبعد است.

بنابراین این ذیل همانطور که در یک نسخه از کافی و در نقل تهذیب وجود ندارد نباید وجود داشته باشد و علت زیاد شدنش در سائر نسخ کافی می تواند اضافه شدن حاشیه به متن باشد به این صورت که مثلا عبارت قال و سألت ابا عبد الله علیه السلام مصحف سنان و سألت ابا عبد الله علیه السلام بوده(وجود تشویش در عبارت استاد) و این حاشیه داخل متن شده است چون این روایت متناسب این باب بوده و ممکن است شخصی به تناسب این روایت را در حاشیه ذکر نموده و دیگران به اشتباه آن را داخل متن کرده اند.

البته در صفحۀ بعد کافی ص 406 روایت 12 روایت دیگری از عبد الله بن سنان نقل شده که مرسل است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اغْسِلْ ثَوْبَكَ مِنْ بَوْلِ كُلِّ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ.

علی بن محمد مذکور در صدر سند و عبد الله بن سنان مذکور در انتهای آن با سند ما مشترک بوده و ممکن است بین سقط این سند و روایت ما نحن فیه ارتباطاتی وجود داشته باشد که نیازمند تأمل است.

خلاصه این که این روایت به خیران الخادم بی ارتباط بوده و همانطور که در یک نسخه از کافی و نقل تهذیب ذیل وجود ندارد، این روایت باید بدون ذیل باشد.

1. نکتۀ دیگر این است که مرحوم صدر بعد از استظهار استصحاب از روایت و استفادۀ تععیم با الغای خصوصیت، گفتند فائدۀ این روایت این است که در این روایت نفس حالت سابقه اخذ شده و نه یقین به آن و این مطلب در برخی از بحثهای اصولی که از جملۀ انها بحث شمول استصحاب نسبت به مواردی است که حالت سابقه با یقین ثابت نشده بلکه با اماره ثابت شده است، مفید فائده است؛[[9]](#footnote-9) به نظر می رسد این مقدار مطلبی که در اینجا می فرماید درست است ولی گویا مرحوم صدر یک مقدار بیش از این از این روایت استفاده می کنند و می گویند اصلا خود حالت سابقه رکن استصحاب است و نه یقین به حالت سابقه و این که در برخی روایات یقین ذکر شده به اعتبار طریقیت آن به حالت سابقه است و استصحاب در واقع ملازمه بین حالت سابقه و لاحقه را بیان می کند لذا لازم نیست آن حالت سابقه به وجهی از وجوه ثابت شده باشد.

ولی به نظر می رسد تا این حد را نمی توان از روایت استفاده کرد چون صرف نظر از اشکال حاج اقای والد که این روایت اصلا ناظر به استصحاب نیست، برای کسی که شک دارد ایا می توان این تعلیل را ذکر کرد که فانک اعرته ایاه و هو طاهر؛ به نظر می رسد نمی توان چنین تعلیل را برای شخصی که واقع به هیچ شکل برایش ثابت نشده ذکر کرد؛ بله می توان گفت یقین از باب مثال برای مطلق طریق به واقع است و خودش موضوعیت ندارد ولی نه این که هیچ نحوه احرازی نسبت به واقع لازم نباشد و نهایتا می توان گفت ظاهر این روایت عدم دخالت نفس یقین است و یقین در روایات دیگر نیز مثال برای مطلق طریق به واقع است و با این بیان مشکل شمول استصحاب نسبت به مواردی که حالت سابقه اش یقینی نیست و با امثال امارات احراز شده را حل کرد ولی نه این که اگر حالت سابقه به هیچ شکل ثابت نشده باشد نیز استصحاب جاری باشد.

در مورد این که رکن استصحاب یقین سابق است و نه حالت سابقه در اینده بحث خواهیم کرد البته یقین بما هو احد الطرق الی الواقع.

در جلسات آینده در مورد حدیث کل شیء طاهر و کل شیء حلال بحث می کنیم.

1. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص361 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 159 [↑](#footnote-ref-2)
3. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص361 [↑](#footnote-ref-3)
4. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص219 [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2) هو من أصحاب أبى الحسن الثالث عليه السلام. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 3) الظاهر أن الضمير في« تصل فيه» راجع الى الثوب المتنجس بالخمر و ضمير فانه ايضا راجع إلى الثوب باعتبار رجاسته بالخمر و القول بارجاعه إلى لحم الخنزير باعتبار تذكير الضمير و تأنيث الخمر بعيد عن سوق الكلام فتدبر.( آت) [↑](#footnote-ref-6)
7. كافي (ط - دار الحديث)، ج‏6، ص: 421 [↑](#footnote-ref-7)
8. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: 609 [↑](#footnote-ref-8)
9. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 159 [↑](#footnote-ref-9)